

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: امید متین

نویسنده: پوینده

۲۲ اپریل ۲۰۱۱

"فریاد امپریالیسم"

۲

فاکت ها چه می گویند؟

با یک نگاه سرسری، ما در افریقا به کشور های زائیر، موزنبيق، انگولا، گینیا بیساو، سودان، لایبیریا، افریقای جنوبی و نایجریا ... متوجه می شویم که "نظم نوجوانی" این نادی دموکراسی لیبرال، چطور به مثابه یگانه ابر قدرت سرمایه داری جهانی، بر شکست حریف دیگرش سرمایه داری انحصاری دولتی طراز نو شوروی، پایکوبی کرده و گویا علم دموکراسی را از طریق سازمان دست پاک خود "سازمان ملل متحد" بلند و بر مرگ "کمونیسم" کوس شادیانه را به صدا در می آورد. و اما در حقیقت امر با همان آتش و کاسه سابق، جنگ های فرمایشی تحمیلی را از طریق ابادی و عمال خویش، در لباس سران قبایل و عشایر، چنان مشتعل نگه میدارد که در درازمدت خشم حقیقی خود مردم این کشور ها را علیه نظام خونخوار سرمایه داری دامن می زند؛ و اکنون زبانه آن آتش، دامن آتش افروز را نیز فراگرفته است.

همچنان در آسیا به کشور های کمبودیا، برما، تایلند، پاکستان، بنگله دیش، هند، نیپال، افغانستان، ایران، عراق ... توجه کنید که چطور این "نظم نو جهانی" سرمایه داری در حال جان کندن اضلاع متحده امریکا، باز هم از طریق همان "ملل متحد" خودش بساط دموکراسی بازی را پهن ساخته و حتی در کمبودیا با مصارف گزاف سه بلیون دالر و پیاده کردن هزاران عسکر به نام قوای "صلح ساز" یا "صلح خواه" و "نگهبان صلح" آتش جنگ را باز هم روشن نگهداشته است. در همین کشور آنطوری که از زبان نوکران خاص خودش اعلام می کند، گویا پلان دموکراتیکش جامه عمل پوشیده و شاد است که نتیجه آن شاید (محتملا) بتواند انظار مردم غافل را از طریق "ملل متحد" به کرم این یگانه ابر قدرت جلب کند. اما واقعیت های سرسخت خود گواه بر این اند که نورودوم سهانوک این مقلد سیاست موافق طبع بورژوازی جهانی هم، از فشار ابر قدرت امریکا به ستوه آمده و در کشور چین فریاد

می‌کشد، مساعی او در تأمین به اصطلاح صلح و گسترش دموکراسی بجائی نمی‌رسد، زیرا مورد فشار دولت اضلاع متحده قرار دارد تا به خمرهای سرخ، بخشی از نیروهای داخل معرکه نبرد بر سر قدرت سیاسی، به معامله دست نزنند و در اصل آتش جنگ را خاموش نسازد! سهانوک علاوه می‌کند که امپریالیسم امریکا، که امروز گویا دوست و هم‌جهت این شهزاده کمبوجی است، در سال ۱۹۷۰ لئونل افسر نظام را تقویه کرد، تا با کودتائی بساط سلطنت را برچیند، و این شهزاده را آواره کشور چین سازد. در حال همین قدرت قاهر جهانی او را (شهزاده کمبوجی) را امر می‌کند در داخل کشور کمبودیا که متعلق به مردم کمبودیا است، با بخشی از این نیرو، به منظور حل مناقشه سیاسی مذاکره نکند.

کیست نداند که در پس پرده این دیپلوماسی‌های بورژوازی جهانی چه غرض و منفعتی پنهان است و چطور دموکراسی لیبرال، که نسخه اکسیر اعظم نظم نو جهانیست، در پرده پوشی آن غرض و منافع، از یکسو نغمه صلح و آشتی را به صدا درآورده، و از سوی دیگر آتش جنگ استعماری یا نواستعماری را در لباس عساکر و صاحب منصب‌های اجیر می‌افروزد.

نظاره کنید که در برما (آسیا) و نایجریا (افریقا) چطور انتخابات به اصطلاح آزاد و دموکراتیک، وقتی از حیطة اختیار افسران اردو، زمام امر بیرون می‌گردد، مورد سؤال واقع شده و شکل دولت نظامی بر این بازی مسخره دموکراتیک، امر و نهی می‌کند.

در برما که جنرال نوین به اشاره ارباب سوشل امپریالیستش ضمن کودتائی، گویا دولت سوسیالیستی روی کار آورد، سالیان دراز با استبداد کور، ظاهرا در پیمودن راه رشد غیر سرمایه‌داری، ستم سرمایه‌داری کمپرادوری بوروکراتیک را بر گرده‌های مردم رنجبر و زحمتکش برما هموار ساخت. هنگامیکه دولت شوروی امپریالیستی بنا بر مشکلات داخلی و جهانش دیگر نمی‌توانست از این اجیرش کما فی‌السابق پشتیبانی کند، و از آن عمده‌تر کاسه صبر مردم لبریز شده و علیه این دولت نظامی به پا خاستند، جنرال چاره‌ای نداشت که به عقب‌نشیند.

اما در این بازی با رشته‌های متعدد نظامی خود در رتق و فتق امور بد طولاً داشت و از پشت سر، امور مملکت را با همکاران و یارانش اداره می‌کرد. از فشاری که توده‌های مردم و من جمله محصلان پوهنتون و طلاب مکاتب متوجه دولت ساختند، ظاهرا انتخاباتی سر به راه شد و در نتیجه حزب وحدت ملی، به رهبری سوچی اکثریت آراء را به دست آورد. چون نتیجه انتخابات به مذاق نوین و رفقاییش گوارا نیفتاد، استبداد عریان بر این انتخابات سلطه پیدا کرد. بسیاری از رهبران حبس و شکنجه شدند و سوچی در خانه خودش مورد تعقیب و آزار قرار گرفت. از او خواستند که یا از سیاست دست بکشد و یا از کشور خارج شود، در غیر آن به همین حبس تحت نظارت باقی خواهد ماند.

بهانه‌ای که به دست دارند اینست که سوچی شوهر انگلیسی دارد و لذا رهبری او خارج از اینکه یک زن است، بنابر این رشته ازدواجش موافق طبع (بخوان قانون) مقامات نظامی نیست.

از اینگونه بازی‌های دموکراتیک در سایه "نظم نو جهانی" یا بهتر بگوئیم، نظام دموکرات لیبرال بورژوازی در گوشه و کنار گیتی فراوان به راه افتاده و هم در صورت به اصطلاح پیروزی یا عدم پیروزی، نیروهای دموکرات از همان یک سرچشمه آبیاری شده و در اخیر به ثمر می‌نشینند!

و اما در افغانستان!

خیلی ها مزه دار است که هواداران جنبش دموکراتیک فعلی، بناء به گفته شاعر معروف و شهیر حافظ، ذلت کش خطا خود نیستند! زیرا می را در روشنی مهتاب می نوشند و بر آن حکم شیر می کنند!

ولی آنچه در واقعیت اتفاق می افتد، خلاف توقع آنها ماجرای آتش و خون است که سردمداران "نظم نو جهانی" آنرا به راه انداخته و با گاه شماری در پی فرصت اند تا مهره های مطلوب خویش را در "دولت با قاعده وسیع" از طریق ملعبه دستش "سازمان ملل متحد" بر کرسی ها نصب کنند.

آیا مایه تعجب است که در جوار بروکرات های کهنه کار و کار کشته، که اسمای شان درج لیست "دولت با قاعده وسیع" ملل متحد است، این نیمه کار کشته ها هم، عرایض شان را تقدیم بارگاه خاقان سرمایه داری نمایند و فریاد دموکراسی را به گوش هم جهتان و همکاران شان رسانند؟ به نظر ما که نی و ابداً نی.

آخر اینها در ظرف یکدهه و از آن بیشتر با رشته پیوند طبقاتی خرده بورژوازی - فئودالی خویش، با وجود اینکه بعضاً جلوه های "چپ" کردند؛ در مکتب سوسیال دموکراسی غرب، چنان پرورده شدند، که گویا طبع ملایم، مطیع و انسانی حاصل کردند و از قهر و خشونت بریدند و در خیال خود بودا شدند، تا دیگر در روی زمین خون هیچ حیوان یا حشره ای نریزد، چه رسد به خون انسان هائی که خواهان "نظم و قانون" اند؛ و می خواهند در مبارزه گویا هر کسی حق رأی و نظر داشته باشد. و در اخیر بهتر ها و بر تر ها در رأس "نظم و قانون" قرار گیرند!

اما می دانند یا اینکه تجاهل عارفانه می کنند، تا نشان دهند که نمی دانند، این جلوه های دموکراسی به هیچ وجه از قلمرو دموکراسی بورژوازی برون نیست، که خواهی نخواهی پشت سکه خود را هم دارد، که قهر، خشونت و یا عام تر دیکتاتوریست، یعنی دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت، دیکتاتوری بورژوازی بر پرولتاریا.

کذا باید اعتراف کنند و ببینند که همین حالا در سراسر گیتی ساطور قصابی جلادان سرمایه داری جهانی از غلاف بیرون شده و بالای سر مردم رنجبر و زحمتکش شمشیر دموکلس به تار مویی آویزان است. به عبارت دیگر از آن دموکراسی طبقاتی بورژوازی برای این مردم رنجبر و زحمتکش که واقعاً مردمند، به جز از تعقیب و آزار و شکنجه و حبس، آوارگی و دربردی چیز دیگری عاید نمی شود.

ولی تبلیغات سرمایه داری جهانی با مصارف گزاف و رشته های مختلف تخنیکی با یک سر و هزار زبان، دیکتاتوری فاشیستی بورژوازی انحصاری را دموکراسی خرده لیبرال و سوسیال دموکرات و یا "دموکراسی ناب" سودا کرده و آنرا علیه "کمونیسم" علم می کند!

بیانید کمی به گذشته یک - یک و نیم دهه کشور خود چند لحظه ای درنگ کنیم تا دریابیم این پیش پرده ها یا نیم پرده های صحنه های مختلف درام دموکراسی در کشور ما از چه مجرائی تقویه می شده و بورژوازی جهانی چطور در دیکور صحنه ها و پیاده کردن اصل درام نقش داشته است.

ناگفته روشن است که هواداران لیبرال دموکراسی امروزی به قرار فیصله با داران امپریالیستی غربی شان، کاسه و کوزه را بر سر زعمای به اصطلاح کمونیست بلوک شوروی می شکنانند، و همانطوری که ولی نعمت شان گفته می گویند، که این دیکتاتوری "کمونیسم" بود که شکست خورد، و این دموکراسی لیبرال سرمایه داری جهانیست که پیروز شده است!

چیزی که اینها فراموش می کنند و یا زحمت و رنج تحقیق آنها متحمل نمی شوند، اینست که با واقعیت ها روبرو شوند و بدین امر خود را آشنا سازند که روند تکامل جامعه شوروی با کدام مناسبات تولید اجتماعی در حرکت بود و در سه - چهار دهه اخیر مناسبات تولید مسلط کدام بوده است؟

اگر اینها به فاکت های اجتماعی رجوع کنند و در پرنسیپ هم دانسته باشند که در یک جامعه در حال گذار از سرمایه داری به کمونیسم - جامعه سوسیالیستی - برخورد میان دو شیوه تولید سرمایه داری مغلوب اما معدوم نشده و سوسیالیستی در حال پیدایش و تکامل، اما مسلط نشده امریست طبیعی و غیر قابل انکار. بنا بر اثر مداخله عوامل مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، می تواند در اثر اهمال دیکتاتوری پرولتاریا، احیاء و بازگشت سرمایه داری چیز قابل تعجبی نباشد. از همین سبب است که در جامعه شوروی و به تبعیت از آن، در بلوک منوط به شوروی روند تکامل سرمایه داری بروکراتیک طراز نو، به جای روند تکامل سوسیالیستی، فاز اول جامعه کمونیستی قبول شده و در نهایت شکست مفتضح این سرمایه داری در بحران عام سرمایه داری جهانی، "مرگ کمونیسم" و پایکوبی دموکراسی لیبرال غرب ارزیابی شده و کماکان ارزیابی میشود.

اینکه در چین، کیوبا، ویتنام، کوریا و ... کنگه دولت از چه قرار است، در این مقال بررسی آن مطرح بحث نیست، زیرا ما نمی خواهیم در امر احیای سرمایه داری در کشور های قبلا سوسیالیستی یا دموکراتیک توده ئی، طور مبسوط در اینجا داخل بحث شویم. میگوئیم یار زنده و صحبت باقی.

به نظر ما بین دو ابر قدرت امپریالیستی - شوروی و امریکا - به منظور تقسیم مجدد جهان برحسب نیروی نظامی شان، یا به منظور ساحه نفوذ اقتصادی - سیاسی شان در ربع مسکون، رقابت و مبارزه شدیدی در جریان بود، که در فرصت مناسب، شکست ژندارم منطقه ئی امپریالیسم امریکا در ایران - شاهنشاه خونخوار آن کشور - و عقب نشینی موقتی این ابر قدرت در همین معرکه، امپریالیسم شوروی را جرأت داد تا به مانور هائی دست بزند؛ در عقب کودتا های تعبیه شده اش در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و ۷ ثور ۱۳۵۷، قدرت نظامی اش را آزمون کند و با ارسال قشون بیش از صد هزار نفری کشور افغانستان را تسخیر، و اگر پیروزی نصیب او شود، جمهوریت دیگری را بر جمهوریت های قبلی اش بیفزاید.

اینکه در این معامله چقدر با حریف مقتدر دیگرش چند و چون کرد و از طرق مختلف نبض او را به دست گرفته و در اخیر با گذشت های نسبی به دست درازی حریفش در مناطق دیگر جهان طور مثال گرینادا، پاناما و غیره و غیره، موقتا به تبابی رسیده و روی مبارزه که بین امپریالیست ها امر مطلق است، در ظاهر پرده سفید هموار کرده، خود از خلال فاکت ها و واقعیت ها مشهود است.

در نتیجه، سرمایه داری انحصاری دولتی طراز نو شوروی در جمله اقمار دیگرش، کشور افغانستان را از طریق علاقه داران مزدورش در کابل، در بنه آزمایش جدیدی می زند، تا اگر کوس پیروزی اش در این سرزمین دشمن کش، به صدا درآید، بعدا دست های تجاوزی اش را به سوی آبهای گرم نیم قاره هند هم پهن و دراز سازد.

جای شک نیست که سرمایه داری جهانی به سردمداری امپریالیسم امریکا، تحمل نمیتوانست در تقسیم مجدد جهان، سهم شیر از آن امپریالیسم شوروی باشد. از اینرو به طرق و وسایل مخالف رو آورد تا نگذارد آب در شکم شوروی امپریالیستی گرم شود و از دست درازی اش به کشور افغانستان فارغ بال باشد.

به یک نکته خیلی ها عمده عطف توجه لازم است که همیشه بین نیروهای جهانخوار امپریالیستی بر سر تقسیم غنائم جهان، کشمکش و جدال آشتی ناپذیر وجود دارد. و اما وقتی پای مقاومت جنبش های آزادیبخش انقلابی در میان آید،

چون هدف این چنین جنبشی هیأت کامل امپریالیسم جهانیست، بین این نیرو های مختلف امپریالیستی، برای ابقای حیات شان و زدن جنبش مقاومت انقلابی، تبنای یک امر حیاتی و ضروری می گردد.

بگذاریم از اینکه بین غلامان اجیر، آشکار و پنهان این دو ابر قدرت در صحنه مبارزه علیه جنبش مقاومت خود جوش، که در آن دست های نامرئی جنبش انقلابی را دخیل می دانستند، و طور معروف جریان شعله جاوید را مشخص می ساختند، چه زدو بند ها و تبنای هائی وجود داشت که از اصل غایه امپریالیسم جهانی آب می خورد؛ همکاری های دستگاه های جاسوسی کاگی بی و سیا هم نوکران و ایادی هر دو جناح: پرچم خلق و اخوانی و سایر دسته های اسلامی و حتی برخی از عناصر معلوم الحال منسوب به "چپ" را وامی داشت، تا هرچه بیشتر در پارچه ساختن و مغلوب نمودن، این جنبش مساعدت کنند.

معلوم است که عزم و اراده آهنین مردم افغانستان، کارگران، دهقانان و روشنفکران واقعا انقلابی نه تنها خلل نپذیرفت، بلکه روز تا روز در سنگر مبارزه سخت تر و محکم تر گردید. باید تذکر داد که نیروی روشنفکر انقلابی از نظم، انسجام و تشکیلات واحد که اراده و عمل را باهم تلفیق می داد و صف مبارزه خود جوش را جهت انقلابی و آگاهی لازم می بخشید، عاری بود و تشتت و هنگامه جوئی های انقلابیگری خرده بورژوازی، نظم انقلابی پرو لتاری را ضربه کاری می زد که زد.

از آنجا که قدرت های بزرگ سرمایه داری جهانی، در تلاش به منظور رسیدن به غایه های استثماراری - استعماری شان، شکار ارزش اضافی، کسب سود انحصاری، هیچ آرامش ندارند و دایما بین خود هم در کشمکش اند؛ برحسب قدرت نظامی خویش، جهان امروزی را به قلمرو نفوذ اقتصادی - سیاسی شان تقسیم کرده و بر سر تقسیم مجدد آن به تناسب همین نیرو، باز هم بین شان مبارزه دارند. می بینیم و دیدیم که چسان امپریالیسم امریکا و شوروی، در عین اینکه باهم بر سر کشور افغانستان مبارزه می کردند، و اهمیت ستژاتژیک و نیروی کار و مواد طبیعی و بازار فروش کالا های خود را در همین سرزمین فراموش نمی کردند، در تبنای هم، به نیروهای واقعاً انقلابی فعال و مترقی پی در پی حمله می بردند و به طرق و وسایل گونه گون پتانسیل این نیرو ها را تا حد زیاد کاهش داده و قسمتی از آن را از طریق مهاجرت، آوارگی به کشور های مختلف سرمایه داری چنان به نیروی کار فزیک مبدل ساختند، که با جدائی از فرهنگ فئودالی مسلط و نا آشنائی به فرهنگ مسلط بورژوازی، طور معروف هم از زاغ ماندند و هم از رزاق.

منظور اینست که دموکراسی های موجود در سرمایه داری جهانی، با ادعا های پرطمطراق خودش ولو به وسایل و حیل های مختلف متوسل شوند، تا همین دموکراسی از رونق افتاده خود (بخوان فاشیسم عربان شده) را تزئین نمایند، در کشور های وابسته، نیمه مستعمره و مستعمرات خود، چنان داخل پیکارند، تا در لوای آزادیخواهی های دموکراتیک بورژوازی، در اصل به ریشه دموکراسی پیگیر، دموکراسی که ضد فئودالیسم و ضد امپریالیسم باشد، ضربه های مهلک و کاری بزنند، و آنانی را که خواهان نیل و تطبیق چنین دموکراسی اند، به نام های مختلف به ویژه تروریست و ماجراجو، از میان بردارند. زیرا به خوبی می دانند که این دموکراسی پیگیر، دیگر دموکراسی پرو لتاریست که بدون تحقق و تعمیم آن، امر ساختمان سوسیالیسم، فاز اول جامعه کمونیستی به اشکال و موانع و حتی احیاء بورژوازی می انجامد.

اجازه دهید که چنین دموکراسی که شامل حال توده های ملیونی کارگر - دهقان می شود، با شهامت انقلابی روی دیگر سکه خود را در معرض دشمنان طبقاتی خویش قرار دهد و آن را در اصل صریحاً عنوان کند تا به

بورژوازی محیل و سالوس تفهیم کند، که او (بورژوازی) در لوای دیکتاتوری اش، دموکراسی بورژوازی را عنوان می کند و همیشه دم تیز تیغ دیکتاتوری اش متوجه اکثریت جامعه است. و اما پرولتاریا در لوای دموکراسی خود، دیکتاتوری اش را عنوان می کند که لبه تیز تیغ آن متوجه اقلیت جامعه، مستبدین، متنفذین شریر و به یک کلمه استثمار کنندگان و ستمگران است.

از همان آوانیکه دو ابر قدرت امپریالیستی با همکاران و یاران شان عرصه کشور ما را از طریق بندگان گوش به فرمان شان با وسایل عصری جنگی، به ناپره آتش و خون مبدل ساختند، ملیون ها انسان را کشتند، ملیون های دیگر را جبرا به مهاجرت و فرار واداشتند. هزار ها را محبوس ساخته و مورد شکنجه و آزار جسمی - روانی قرار دادند، صد ها هزار را معیوب و مفلوج و از عقل بیگانه ساختند، و هزاران دیگر را یتیم، بی پسر، بیوه و به مواد مخدر معتاد ساختند؛ هزاران دیگر را به فساد های گونه گون اجتماعی - اخلاقی سوق دادند و غیره. زمینه را برای لگام زدن جنبش انقلابی برای چندین دهه چنان مهیا نمودند که الحال تنها یک جنرال پاکستانی، یک شهزاده سعودی و یا یک چوکیدار کوچک ایرانی می توانند با سر انگشت دست شان، مأمورینی را به نام رئیس جمهور، صدراعظم، وزیر و ... به چوکی های علاقه داری کابل نصب و عزل کنند و در عین حال از سنگ، چوب و جاندار و بیجان کشور ما، انتقام بگیرند، چرا که در مقابل خاقان سرمایه داری سر اطاعت خم نمی کنند، و ربقه بندگی را به گردن نمی کشند.

وقتی اکنون بخواهیم در گیر و دار آتش و خون، به عرایض گویا منورین خردمند فعلی هوادار جنبش دموکراتیک توجه کنیم، ملاحظه می کنیم که اینها چشمان ظاهری خود را بسته و حد اقل به فاکت های دور و بر شان هم توجه نمی کنند، که این هواداری "ملل متحد" را از تأسیس "دولت با قاعده وسیع" جدی می گیرند و از نبیان آتش سوزی، آتش بس، صلح و بالآخره آشتی ملی و راه حل معضلات افغانستان را طالبند.

چرا اینها حداقل به نشرات خود کشور های سرمایه داری که بدون سانسور بورژوازی به دست ما نمی رسد هم توجه نمی کنند، تا دریابند که چطور بورژوازی جهانی در زد و بند است؛ رجعتگرایان و نیرو های مطرود تاریخ تکامل جامعه انسانی را، دوباره خر خره و پشت روی کرده، آرایش و تزئین نموده و در رکاب شاه خونخوار، خاین، فاسد، زنباره و روسپی دیروز سر و صدائی را به راه اندازد که همین غلام سرمایه داری جهانی، می تواند ناجی، چهره سرشناس و گویا مورد اعتماد "مردم" افغانستان است، افغانستان را از این بن بست بکشد.

آیا ریگان نماینده خاصش را به نام داکتر ایمر که خود از خرپول های جامعه امریکاست، شخصا به روم فرستاد تا پادشاه جنایتکار سابق را تشویق و پشتیبانی کند، اگر بشود که به نام "مصلح"، "منجی" "خیرخواه" و چه چه دست به کار شود، تا قضیه افغانستان به نفع سرمایه داری جهانی حل و فصل گردد؟

در عقب آن وقتی گربچف ضمن سفر رسمی به ایتالیا، وزیر خارجه اش شوارد نازه را نزد شاه محیل فرستاد، معلوم شد که در کنفرانس - ریکیاویک - این دو زمامدار، در باره "حل" قضیه افغانستان به موافقه ای نایل شده و اینک در عمل نتیجه توافق خود را ارزیابی می کنند.

چند روز بعد رئیس جمهور ایتالیا شاه را دعوت رسمی می دهد و از زبان وزارت خارجه آنکشور، از شاه تقاضا می شود، وقتی مردم افغانستان (بخوان بورژوازی جهانی) به او اعتماد دارند و از او چشم انتظار در راه حل مشکلات خود دارند، چرا به کشور بر نمی گردد و عملا دست به کار نمی شود!؟

اما در عمل این قدرت های بزرگ سرمایه داری جهانی دیدند که برون شدن سر ظاهر شاه از گریبان شوروی امپریالیستی، در حالیکه به گردنش توق بندگی امپریالیسم جهانی وجود دارد، مورد التفات توده های اصلی مردم افغانستان واقع نشده و او را نه منجی خود می دانند و نه دیگر به او اعتماد دارند. مردم افغانستان به یاد دارند که پدر این شاه مکار نادر غدار هم به نام اینکه می خواهد آتش خانه جنگی (بخوان جنگ تحمیلی امپریالیستی بریتانیای کبیر از طریق غلامان به اصطلاح افغانی اش) را خموش سازد و گویا محض خدمتی را در راه رفاه کشور انجام دهد (به زور رجال انگریز) داخل کابل شد، اما عملا درک کردند که این عمال امپریالیسم انگلیس، چطور در حال بیغرضی و ادعای خدمتگذاری، خود را به مثابه شاه مقتدر مطلق العنان بر کشور تحمیل کرد و یکایک اوامر بدارش بریتانیای کبیر را بر افغانستان عملی نمود.

از آن زمان که ریگان - گرچف علنا نسخه شاه مخلوع را عنوان کردند، به ذرایع و وسایل مختلف تلاش کردند با گردهم آئی های ارستوکرات ها، بروکرات ها، خانها و اشراف قبایل درانی - محمد زائی ... چهره منحوس این ستمگر را به مثابه یک انسان (بخوان خادم واقعی استثمار سرمایه داری) بیارایند، و اما در هیچ موردی نتوانستند آنرا بر جنبش مقاومت مسلحانه کشور تحمیل نمایند.

قصد نداریم کرونولوژی این قضیه را (...) تعقیب کنیم. اما مکلفیم تذکر دهیم که در همین معرکه، صف آرائی های جدید ترتیب گردید و حتی آنهایی را که دعوی "چپ" داشتند و در جنبش انقلابی کشور مدتی سر شور داده و مدعی "رسالت" هائی بودند، هم به دست بوسی یا معانقه با شاه به روم رساندند، تا با معقولیت، واقعیت ها را ارزیابی کنند و بگویند که در راه حل قضیه افغانستان، نسخه بهتر، نسخه شاه ستمگر است.

تا اینکه در کنفرانس ژنوا نسخه "دولت با قاعده وسیع" ظاهرا از جانب "ملل متحد" و در اصل به موافقه امپریالیسم امریکا و سوشل امپریالیسم شوروی، به دست نشر سپرده شد. آمد و شد های دیپلماتیک - سیاسی به بعد جهانی و منطقه ئی زیاد صورت گرفت، و باز هم اعلیحضرت معظم همایونی، در موارد مختلف چهره مشخص سرمایه داری جهانی بوده است.

در حالیکه پیش پرده ها و نیمه پرده های صحنه های مختلف درام افغانستان، که نویسندگان آن در دژ سرمایه داری جهانی به کشورهای عمده (متروپول) سرمایه داری به ویژه دو ابر قدرت نشسته اند، و ابر قدرت شوروی امپریالیستی جایش را به یک دولت روسی داده که سراپا درگرو سرمایه داری غرب و عملا زمامدارانش ملعبه دست امپریالیسم امریکاست، "ملل متحد" هم خود آله مقاصد استثمار - استعماری همین قدرت بوده و نسخه "دولت با قاعده وسیع" که نشانه هواداری از دموکراسی لیبرال غرب است، در متن "نظم نو جهانی" رنگ دیگر می گیرد.

سر ویلهم پیتر جان رایت، یک مأمور عالی رتبه پنتاگون، اظهار می کند، که در این "نظم" پس از عملیات "طوفان صحرا" نوبت به "عملیات شهر ها" می رسد، که در آن این دموکراسی لیبرال بورژوازی به منظور تأمین حاکمیت امپریالیسم جهانی در قاف تا قاف جهان، ویران سازی شهر های کشور های عقب مانده را روی دست می گیرد.

در این مانور اصلا کارائی و ظرفیت جنگی نیرو های وابسته به سیا و سازمان های جاسوسی نظامی کشور های منطقه و نیرو های جاسوسی کاگی بی، مورد آزمون قرار می گیرد.

چنانیکه امروز در کشور افغانستان می بینیم، تطبیق همین مانور روی دست است و شهر کابل و شهر های دیگری که در ظرف این چهارده سال جنگ تحمیلی امپریالیستی قسما سالم مانده بودند، قصدا مورد تهاجم قرار گرفته و به ویرانه و تل خاک - خاکستری مبدل می گردند.

چرا این مبلغان و مروجان لیبرال دموکراسی بورژوازی جهانی غافلند یا نمی بینند که عملی ساختن " دولت با قاعده وسیع" کلنتون از طریق "ملل متحد" در عمل، دفن کردن همان حداقل تولید بومی کشور و کور ساختن رگ های اقتصادی خودی و در نهایت پامال کردن مفهوم استقلال اقتصادی و لطمه زدن به همان حداقل آزادی های دموکراتیک تیپ بورژوازی می باشد؟

ادامه دارد